**اپوزیسیون و تعریف "منافع ملی"**

**محسن ابراهیمی**

[**ebrahimi1917@gmial.com**](mailto:ebrahimi1917@gmial.com)

**"منافع ملی" و ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی**

در این بخش منظورم از ناسیونالیسم نیروهایی هستند که قبلا در حکومت بوده اند و امروز به اپوزیسیون سرنگونی طلب تبدیل شده اند. تحلیل محتوای گرایش سیاسی این طیف اینجا مورد نظر من نیست. با چند مثال میخواهم اشاره ای کوتاه به این داشته باشم که پوشش "منافع ملی" چگونه میتواند شخصیتهای این جبنش و این طیف را در کنار جمهوری اسلامی قرار دهد.

البته همینکه نیروی سرنگونی طب به نام "منافع ملی" در کنار نیرویی که قرار است سرنگون شود قرار میگیرد خود گویای حقایق زیادی در باره محتوای ارتجاعی و عقب دارنده چهارچوبی به نام "منافع ملی" است.

در جریان جنگ ایران و عراق اعلام آمادگی رضا پهلوی برای خدمتگزاری به جمهوری اسلامی در نقش خلبان بسیار خصلت نماست. صدام و خمینی برای رسیدن به اهداف و منافع سیاسی حکومتشان یکی از خونین ترین جنگهای تاریخ منطقه را راه انداختند و این وسط یکی از شخصیتهای جنبشی که مدعی است میخواهد حکومت اسلامی را سرنگون کند با اشتیاق کامل اعلام کرد که خدمتگزار آن حکومت خواهد بود.

وقتی جار و جنجال کاملا بی پایه در باره احتمال حمله آمریکا به ایران راه افتاد، داریوش همایون به نمایندگی از طیف مشروطه خواهان جای تردید باقی نگذاشت که حاضر است در کنار حکومت اسلامی بایستد: "ما از همیشه بیشتر می باید در برابر هر حمله ای به خاک ایران ایستادگی کنیم و جای تردید نگذاریم که در چنان صورتی در پشت همین حکومتی که به خون ما تشنه است خواهیم ایستاد."

وقتی نشریه نشنال جئوگرافیک (National Geographic) در مقابل عنوان خلیج فارس داخل پرانتز خلیج عربی درج کرد، از اپوزیسیون ملی اسلامی تا ناسیونالیسم طیف مشروطه خواه - سلطنت طلب همه به ارکستر رجزخوانی رفسنجانی و احمدی نژاد در باره "خلیج همیشه فارس"پیوستند. همان خلیجی که "برادران قاچاقچی" احمدی نژاد از طریق اسکله های خصوصی اش کرورکرور پول به جیب میزنند.

براستی آن چه نوع "منافع ملی" ای که یک جریان سیاسی با هر ادعایی را در کنار حکومتی مثل جمهوری اسلامی قرار میدهد؟

چنین منافعی چه ربطی میتواند به منافع مردمی داشته باشد که هر روز بیشتر عمر حکومت اسلامی برایشان مرگ و تباهی و فقر و ویرانی و اعتیاد و تن فروشی و کودکان کار و فجایع زیست محیطی بیشتر ببار میاورد؛ مردمی که برای پایان دادن به عمر جمهوری اسلامی ثانیه شماری میکنند؟

"قوی" ترین استدلال جبنش ناسیونالیستی در اپوزیسیون برای قرار گرفتن در کنار جمهوری اسلامی به بهانه "تمامیت ارضی و منافع ملی" این است که اگر وطن نباشد هیچ چیز نیست.

ولی با همین استدلال به ظاهر قوی و با چرخاندن شبح "مملکت از دست میرود"، جنبش ناسیونالیستی آسیبهای بزرگی به مبارزه مردم برای رهایی از حکومتهایی که مردم همین مملکت را همین حالا به خاک سیاه نشانده اند بازی کرده اند. تاریخ همه کشورها پر از تهییج ملی و میهنی است بدون اینکه در اکثر موارد عملا اتفاقی برای آن کشورافتاده باشد و جنگی رخ داده باشد. اتفاقی نیافتاده است اما حکومت ها به نام "کشور در خطر است" منافذ اعتراض را بسته اند و تا توانسته اند سرکوب کرده اند و بالاخره جای پایشان را محکم کرده اند بدون اینکه جنگی رخ دهد و کشور هم از دست برود.

در خود جمهوری اسلامی دقیقا این اتفاق افتاد. هشت سال تمام با خرافات ملی و میهنی و البته اسلامی کلید بهشت بر گردن صدها هزار جوان این مملکت انداختند و راهی جهنم جنگ کردند و دست آخر پای هر دو حکومت مستبد را سفت تر کردند و به چپاول مردم مملکت ادامه دادند. هنوز هم هر از گاهی حکومت اسلامی فیل "میهن در خطر حمله خارجی است" هوا میکند و اپوزیسیون ناسیونالیست را انگشت به دهان میکند.

**اپوزیسیون و جایگاه تحزب سیاسی**

وجود جنبشها و گرایشات سیاسی در هر جامعه ای مستقل  از اراده و خواست ما یک داده عینی و اجتماعی است. تحزب سیاسی یک پدیده مدرن جهان معاصر است. هر چقدر جنبشها و گرایشات سیاسی با اتکا به احزاب سیاسی شان  درصحنه سیاسی حاضر باشند؛ هر چقدر این احزاب تصویرشان از مناسبات اقتصادی و سیاسی را روشنتر رو به جامعه اعلام کنند؛ هر چقدر احزاب سیاسی آزادانه تر و شفافتر تمایزات خود با همدیگر را ترسیم کنند؛ همانقدر زمینه  تبادل و مبارزه فکری و سیاسی بیشتر میشود؛ همانقدر با جامعه ای خودآگاهتر از لحاظ سیاسی مواجه خواهیم شد و همانقدر امکان دخالت آگاهانه تر در سیاست و انتخاب آگاهانه و آزادانه تر در جامعه فراهم تر خواهد شد.

روشن است که خود جمهوری اسلامی و اپوزیسیون اصلاح طلبش بیشتر از همه نگران ابراز وجود صریح و روشن احزاب سرنگونی طلب است. اما حتی آن بخشی از اپوزیسیون سرنگونی طلب که نگران رشد خودآگاهی سیاسی جامعه و توقعات روشن جامعه از حقوق اقتصادی، سیاسی، فرهنگی اش است، زیر چتر و پوشش وحدت و اتحاد و منافع همگانی و ملی در این مسیر گام برمی دارند. خوب میدانند که جامعه ای با توقعات بالا از زندگی و مطالبات روشن اقتصادی و سیاسی را نمیتوان به راحتی با کلی بافی در باره خاک و میهن و ملت و منافع ملی و غیره از لحاظ سیاسی فریب داد.

یکی از بروزات سیاسی این نگرش و نگرانی از تعین یافتن و روشن شدن مطالبات و توقعات اقتصادی و سیاسی در خارج کشوراین بود که در اعتراضات و تظاهرات خیابانی در حمایت از قیام 88 تلاش زیادی مخصوصا از جانب اصلاح طلبان رانده شده از حکومت میشد تا احزاب سیاسی بدون اسم و پرچم و شعار و مطالبه شرکت کنند؛ حتی بدتر سکوت کنند. در خیابانهای تهران علیرغم حضور لشکر سیاه پوش نوپو و پاسدار و بسیجی، "موسوی بهانه است، کل رژیم نشانه است" و یا "مرگ بر اصل ولایت فقیه" طنین افکن بود در حالیکه در خارج از کشور "اپوزیسیون" اصلاح طلب به هر دری میزد تا مردم در تظاهراتها شعار ندهند و سکوت کنند چون با این کارشان به "وحدت" لطمه میزنند!

احزابی که سیاست و مبارزه سیاسی را به قلمروی برای  کلی بافی در باره میهن و تمامیت ارضی و خاک و وحدت و "منافع ملی" و غیره تبدیل کرده اند عملا نمیخواهند در باره زندگی واقعی و نیازها و مطالبات واقعی اکثریت مردم صریح حرف بزنند. نه تنها نمیخواهند توقعات اجتماعی از زندگی را بالا ببرند بلکه عملا در مقابل توقعات بالای کارگران و اقشار محروم مردم از زندگی سنگ اندازی میکنند.

در جامعه ای که در آن چه از طرف نیروهای حکومتی و چه از طرف هر اپوزیسیونی در مقابل تشکل یابی حزبی جنبشها با برنامه و مطالبات کاملا شفاف سنگ اندازی میشود و به نام وحدت و وحدت طلبی سر هر تلاش نیروهای پیشرو برای متشکل شدن به هر شکلی و مخصوصا به شکل حزبی سد درست میکنند، یک کار مهم هر اپوزیسیون جدی پیشرو این است که این مانع را از سر راه جامعه بردارد.

این خود یکی از آسیبهای سیاسی و به تبع آن ضربه سیاسی است که بخشی از اپوزیسیون متعلق به طیف راست و حتی به اصطلاح چپ تحت نام "وحدت و مدارا و تحمل نظر دیگران و غیره" به هر اعتراض اجتماعی وسیاسی رادیکال علیه جمهوری اسلامی و مناسبات طبقاتی و اقتصادی موجود میزند.

یک وظیفه مهم جنبش پیشرو، آزادیخواه، برابری طلب و سوسیالیست "درمان" این آسیب است که معنایی ندارد جز مقابله سیاسی و کنار زدن این آسیب از مقابل تلاش حق طلبانه و پیشرو کارگران، زنان و جوانان و باز کردن راه برای اتحاد سیاسی همه نیروهایی که به طور جدی خواهان رهایی از حکومت اسلامی و مناسبات نابرابر و تبعیضگر سرمایه داری هستند.

**حقوق شهروندی**

مایلم در اینجا حداقلهایی در رابط با حقوق شهروندی طرح کنم که به نظرم پایبندی تعداد هر چه بیشتری از احزاب و سازمانها و شخصیتهای اپوزیسیون به آنها زمینه پیشروی به سمت رهایی از حکومت اسلامی و استقرار یک جامعه انسانی را فراهم تر میکند.

پیش فرض اول من این است که آزادی فردی و برابری اقتصادی واقعی تنها در جامعه ای میتواند متحقق شود که خود آزاد باشد. جامعه ای که در آن انقیاد طبقاتی و اقتصادی حاکم است و معیشت اکثریتشان به موقعیت اقتصادی شان در قبال مالکیت وسایل تولیدی گره خورده است نمیتواند مبشر گسترده ترین آزادیها و برابریها باشد. در چنین جامعه ای امکان ابراز وجود آزادانه افراد در قلمروهای مختلف زندگی نمیتواند وجود داشته باشد.

پیشفرض دوم این است که حتی کمترین بهبود در زندگی مادی و معنوی مردم و تحقق ساده ترین و ابتدایی ترین حقوق و آزادیهای فردی و مدنی منوط به سرنگونی حکومت اسلامی است.

با این دو پیشفرض اینجا میخواهم به تعدادی از اقدامات و مطالباتی اشاره کنم که باید تلاش کرد برای تحقق آنها بیشترین بخش جامعه زخم خورده و زحکمتش و ستمدیده دخالت کنند و بیشترین تعداد از مخالفین سرنگونی طلب حکومت اسلامی به آن پایبند باشند.

1. در عرصه سیاست و قدرت سیاسی: حکومت نباید ایدئولوژی رسمی داشته باشد. حکومت نباید حزبی باشد. به جای حکومت ایدئولوژیک یا حزبی یک ساختار سياسى مبتنى بر دخالت مستقيم و مستمر مردم در امر حاکميت لازم است. روشن است که آزادی فعالیت احزاب سیاسی برای پیش بردن برنامه سیاسی مورد نظرشان از طریق همان ساختار سیاسی باید در قوانین کشور تضمین شده باشد. سطح حضور احزاب در همین ساختار سیاسی تماما منوط به این است که چقدر توانسته باشند در جامعه اعتماد کسب کنند و فعالینشان در نهادهای شورایی در همه سطوح حضور پیدا کنند.
2. در عرصه آزادیهای مدنی: حقوق و آزادى هاى سياسى و مدنى وسيع و برابر برای همه نباید با هیچ قید و شرطی از جمله موقعیت اقتصادی و مالی، جنسيت، گرایش جنسی، تابعيت، تعلقات قومى و ملى و نژادى و مذهبى، باورهای فلسفی و سیاسی، سن، و غيره محدود شود. این تفاوتها و تمایزات طبیعی یا ساختگی نباید زمینه هیچگونه تبعیضی علیه هیچ بخشی از جامعه باشد.
3. در عرصه آزادیهای سیاسی، یکی از مهمترین مشخصه های یک جامعه آزاد، آزادى کامل و بى قيد و شرط انتقاد و نقد است. به هیچ توجیه و هیچ بهانه ای نباید آزادی نقد را محدود کرد. به هیچ بهانه و توجیهی نباید مردم را از آزادی نقد از همه جوانب سياسى، فرهنگى و اخلاقى و ايدئولوژيکى جامعه محروم کرد. هیچ نوعی از "مقدسات" - مذهبی، ملی و میهنی و غیره - که در طور تاریخ برای مردم ساخته اند نباید جایی در قوانین کشور داشته باشد که با ارجاع به آنها آزادی نقد محدود شود. در یک جامعه آزاد داشتن هیچ اعتقاد و مرام سیاسی نباید جرم سیاسی تلقی شود. چیزی به نام جرم سیاسی اصولا نباید وجود داشته باشد.
4. در عرصه موازین سکولار، نه تنها مذهب بلکه هیچ ایدئولوژی و هیچگونه تعلق یا انتساب به قومیت و ملیت و نژاد و غیره نباید نقشی در حاکمیت داشته باشد. دخالت مذهب در حکومت و عرصه های عمومی مثل آموزش و پروش و قوانین همانقدر ایدئولوژیک و مضر به حال جامعه است که  دخالت ایدئولوژی ناسیونالیستی. اینها همه محدود کننده آزادى انديشه، نقد و حيات علمى جامعه هستند.
5. در عرصه حقوق زنان، در ایران از یکطرف یکی از ضد زن ترین حکومتهای تاریخ و جهان حاکم است و از طرف دیگر زنان ایران یکی از آگاهترین و مدرنترین بخش جامعه هستند که در مبارزه ای خستگی ناپذیر خواهان رها شدن از یک حکومت مذهبی و قوانینش هستند. اپوزیسیونی که در دفاع از آزادی و برابری کامل زنان با توسل به مذهب و "فرهنگ مردم" و "سنت" و هر توجیه دیگری کوچکترین تزلزلی نشان دهد متعلق به آینده ایران نیست و نمیتواند اعتماد جامعه را جلب کند.
6. در عرصه مبارزه با خرافات اسلامی، اسلام ایدئولوژی رسمی حکومت است اما جامعه امروز ایران یکی از ضدمذهب ترین جوامع در دنیا است. اپوزیسیونی که در نقد مذهب به نعل و به میخ بزند؛ سعی کند تاکتیک زنی سیاسی خودش را "احترام به باورهای مردم" جا بزند؛ حتی برای نقد نیم بند مذهب هم لکنت زبان پیدا کند نمیتواند اعتماد بخش مهم جامعه زخم خورده از یک حکومت مذهبی را جلب کند. یک وجه اصلی فعالیت هر اپوزیسیون جدی که علاقه ای به آزادی اندیشه و زندگی رها ازخرافه دارد باید مقابله با خرافات مذهبی باشد.
7. در عرصه قتل عمد دولتی به نام اعدام و واکنش اپوزیسیون به آسیب اجتماعی اعتیاد یکی از تیترهای اعلام شده برای این میز گرد "آسیبهای اجتماعی در ایران و ارزیابی واکنش اپوزیسیون" است. همه میدانیم جدا از دو بار قتل عام زندانیان سیاسی که پارلمان همین کشور کانادا آن را جنایت علیه بشریت نامیده است، جمهوری اسلامی هنوز رکورددار اعدام در جهان است. در حال حاضر جمهوری اسلامی جرئت راه انداختن اعدام وسیع زندانیان سیاسی را ندارد اما در سطح وسیع اعدام میکند. اکثر قربانیان این جنایت دولتی با اتهامهایی مربوط به مواد مخدر به قتل رسیده اند. روشن است که روی آوری به مواد مخدر یکی از غم انگیزترین آسیبهای اجتماعی است که جمهوری اسلامی به جامعه تحمیل کرده است. چگونه میتوان انتظار داشت اپوزیسیونی که با صراحت تمام درباره لغو مجازات اعدام - قتل عمد دولتی - حرف نمیزند اعتماد جامعه ای را جلب کند که همین حالا تعداد زیادی از عزیزانش در صف چوبه های داری هستند که قاچاقچیان حاکم در ایران برپا کرده اند؟
8. در عرصه حقوق کارگری، تازمانیکه مناسبات سرمایه داری برقرار است؛ تا زمانیکه معیشت اکثریت جامعه به فروش و بازفروش مدام نیروی کارشان به اقلیتی که صاحب وسایل تولید اقتصادی هستند گره خورده است؛ تا زمانیکه سودآوری سرمایه و نه رفاه و آسایش همه مردم، مبنای تصمیمات و قوانین است؛ داشتن یک قانون کار پیشرو که بالاترین سطح زندگی و رفاه برای کارگران و موازین اقتصادی و رفاهی برای عموم را تضمین کند یک توهم است.

اینکه چه سطحی از حقوق اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر در یک نظم مبتنی بر کار مزدی رعایت میشود تماما موضوعی مربوط به توازن قوای سیاسی میان دو طبقه اصلی جامعه است. روشن است که تغییر این توازن به نفع تحمیل بیشترین خواست کارگران در قانون کار یا حتی خارج از قانون کار به کل سیستم حاکم، کار اعتراضات کارگری است که معمولا گرایشات آزادیخواه و برابری طلب درون طبقه کارگر، گرایشات سوسیالیستی و چپ در آن نقش فعال ایفا میکنند. اما تا آنجا که به بحث ما در رابطه با "منافع ملی" مربوط است در چهارچوب مناسبات سرمایه دارانه هر جا سودآوری سرمایه به هر دلیلی افت کند فورا یک دوجین متخصص "اقتصاد ملی" سربلند میکنند که ای کارگران عزیز الان وقت پرداختن به منافع خرد (!) صنفی نیست، الان "منافع ملی" ارجحیت دارد، وقت ریاضت اقتصادی است، همه باید کمربندها را سفت ببندند و تولید را افزایش دهند و صنعت ملی را نجات دهند و غیره! همین الان همین حکومت تماما ضد کارگر با همین شعبده بازی سیاسی تحت نام "اقتصاد مقاومتی" مشغول کلاه گذاشتن سر طبقه کارگر است!

اینها فقط محورهایی از مطالبات است که روشن است هر سطحی از تحققشان مستلزم کنار زدن حکومت اسلامی است. اما در زیر سلطه همین حکومت هم باید با اعلام علنیشان هم صف مبارزه علیه حکومت را متعین تر کرد و هم صف حکومت را تضعیف کرد.

**ستم ملی، تمامیت ارضی و تجزیه طلبی**

در پایان مایلم به موضوعی بپردازم که مستقیما به تیتر مورد انتخابم مربوط است.

میدانیم که ستم ملی یکی از ستمهای دیرینه در ایران است که پایه هایش در دوران سلطنت ریخته شد و در دوران جمهوری اسلامی همچنان اعمال میشود. روشن است که ستم ملی در جامعه ای از بین میرود که همه افراد آن نه تنها در قوانین کشور بلکه در همه شئونات زندگی اجتماعی، سیاسی، فرهنگی به عنوان شهروندان آزاد و برابر به رسمیت شناخته شوند؛ جامعه ای که در آن به اصطلاح تعلق ملی و قومی مبنای هیچ محرومیت یا امتیازی و هیچ تبعیضی در هیچ عرصه ای نباشد؛ جامعه ای که در آن هیچ بخش و هیچ وجهی از حقوق شهروندی به بهانه انتساب به هیچ هویت قومی یا ملی یا هر عنوان دیگری پایمال نشود.

اپوزیسیونی که به جای محکومیت صریح ستم ملی و اعلام صریح برابری کامل شهروندان مستقل از انتسابشان به هر "قوم" یا "ملت" معینی، دائما شمشیر "تمامیت ارضی" و "منافع ملی" را در مقابل مردم تحت ستم ملی با بهانه مقابله با گروههای تجزیه طلب میچرخاند، روشن است که نه تنها نمیتواند اعتماد میلیونها انسانی را جلب کند که همیشه از این ستم رنج برده اند بلکه حتی میدان را برای مشروعیت نیروهایی فراهم میکنند که تمام دنیای سیاسیشان جدا کردن سرنوشت عده ای به نام "ملت" خود و راه انداختن بساط چپاول توسط سرمایه داران ملی در کشور باصطلاح مستقل هستند.

از نظر ما زندگی در چهارچوبهای جغرافیایی وسیعتر با حقوق شهروندی برابر به تقسیم کشورها بر هر مبنایی از جمله بر اساس قومیت و ملیت قطعا ترجیح دارد. اما اگر جنبش ناسیونالیستی - چه ناسیونالیسم در حاکمیت، چه ناسیونالیسم عظمت طلب در اپوزیسیون و چه ناسیونالیسمی که ادعای دفاع از "ملت" تحت ستم میکند - در هر گوشه ای از دنیا توانسته باشد در میان مردم منتسب به ملیتهای مختلف نفرت و خصومت بکارد و به تبع آن زندگی مشترک مردم تحت ستم را در کشور مربوطه مشقتبار کند، آنگاه باید آن مردم حق داشته باشند در یک رفراندم آزاد در باره ماندن یا جدا شدن تصمیم بگیرند. در چنین شرایطی اگر در کشور ساختار سیاسی آزاد و مناسبات اقتصادی و سیاسی انسانی حاکم باشد باید تلاش کرد مردم تحت ستم ملی ماندن در چهارچوب بزرگتر را انتخاب کنند. اما اگر جدا شدن را انتخاب کردند هیچ دولتی نباید حق داشته باشد به نام تجزیه طلبی به آن مردم لشکر کشی کند.

از نظر من ناسیونالیسم تحت ستم از لحاظ سیاسی بی پایه، پوچ و بی معناست. ناسیونالیسم تحت ستم نداریم. معمولا مردم معینی که ناسیونالیستها مهر قوم یا ملتی را بر پیشانیشان حک کرده اند تحت ستم هستند. ناسیونالیسم قومی از ستمی که بر بخشی از مردم روا میشود استفاده سیاسی میکند. ناسیونالیسم قومی به ستم واقعی ای که بر مردم معینی روا میشود دست میبرد و دکان سیاسی برای اهداف کاملا سیاسی و اقتصادی اش را راه می اندازد تا بعدا مردم یا "ملت" تحت ستم یعنی اکثریت کارگر و کارکن و زحمتکش جامعه را چپال کند. نمونه بسیار روشن این حقیقت سیاسی اقلیم کردستان عراق است که در آن احزاب ناسیونالیست حاکم هستند و همین امروز در یک نبرد طبقاتی و سیاسی و اجتماعی با اکثریت جامعه درگیر هستند.

برای ناسیونالیسم قومی "تحت ستم" تجزیه و جدایی و به اصطلاح استقلال مقدس است. برای ناسیونالیسم عظمت طلب در اپوزیسیون و ناسیونالیسم خود حکومت اسلامی "تمامیت ارضی" مقدس است. و در مقابل هر دو، برای جنبشی که امر اصلی اش آزادی، برابری و حرمت انسانی همه انسانها است تنها زندگی افراد در یک جامعه رها از فقر، رها از تبعیض، رها از استبداد و رها از خرافه "مقدس" است.

از نظر جنبش آزادیخواه و برابری طلب، جنبش سوسیالیستی، هدف این است که همه این انسانها در چهارچوب جغرافیایی هر چه بزرگتر و حتی در دنیایی بدون مرز در کنار هم یک زندگی برابر و آزاد و مرفه و انسانی را تجربه کنند. دنیایی که در آن اصالت انسان، آزادی، برابری و رفاه برای همه – بدون کوچکترین استثناء و تبعیضی - بر همه هویتهای ساختگی و ایدئولوژیکی و سیاسی سایه بیافکند. دنیایی که جان لنون در ترانه جادوانه اش به نام "تصور کن" تصور کرد: دنیایی که در آن نه جهنمی زیر پایمان، نه بهشتی بالای سرمان، نه مرزی میانمان هست. دنیایی که در آن همه ما، همه انسانها شریک همه دنیا هستیم!

*\* توضیح نویسنده: این مطلب که در تاریخ 24 اکتبر 2016 تدوین شده است در پاسخ به فراخوان عمومی میز گرد "آینده ایران" به عنوان مبنای سخنرانی در آن میزگرد آماده شده و در اختیار مسئولین میز گرد قرار گرفت. میز گرد "آینده ایران" در ماه نوامبر 2016 در شهر تورنتو برگذار شد که در آن نویسنده این مقاله به عنوان پانلیست خلاصه کوتاهی از این مطلب را در قالب سخنرانی ارائه کرد.*